

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

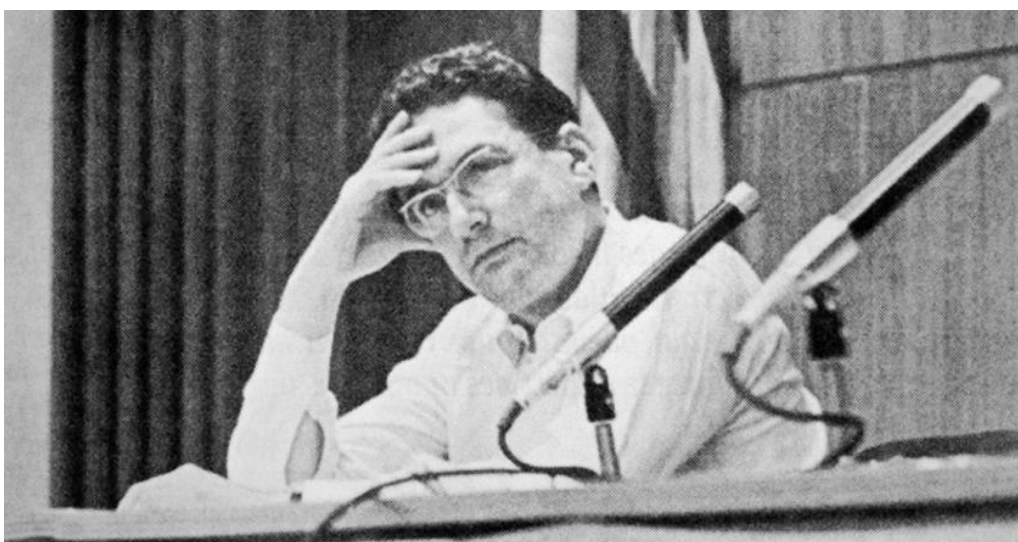
Political

سیاسی

ارنست مندل  
فرستنده: عثمان حیدری  
۰۴ اگست ۲۰۱۹

## درس‌های می ۱۹۶۸

۳



### ۴. خودانگیختگی توده‌ها، دوگانگی قدرت و سازماندهی انقلابی

شاید بتوان پذیرفت که دانشجویان در می ۱۹۶۸ حقیقتاً واجد اهدافی انقلابی بودند؛ اما آیا می‌توان با اطمینان ادعا کرد که اکثریت قاطع کارگران، خود را به پذیرفتن شخصیت اقتصادی محدود نمودند که رهبران اتحادیه برای آنان ترسیم کرده بودند؟ از همین رو «ام.دوورگر» و «ژان پرو» و دیگران با تحلیل حزب کمونیست فرانسه هم‌صدا شده بودند. دریافتن این امر بسیار دشوار است که توده کارگران در روزهای ماه می، حقیقتاً به چه می‌اندیشیدند؛ درواقع هیچ‌گاه از آن‌ها نخواستند که از طرف خودشان سخن بگویند. البته دریافتن دلمشغولی‌ها و خواسته‌هایشان چندان هم دشوار نخواهد بود، به شرط آن که اصلاً تمایلی حقیقی برای پی بردن به این خواسته‌ها وجود داشته باشد. به منظور دست یافتن به این مهم، اقدامات زیر لازم است: گردآوری کارگران هر کارخانه در کنار یک دیگر در مجمعی عمومی، احضار آن‌ها برای روشن ساختن عقایدشان به قدر کافی، تصمیم به اشغال کارخانه‌ها توسط کل توده کارگران، باور این حقیقت که

این شکل از سازماندهی، جامع‌ترین شکل ممکن دموکراسی حاکم بر کارگران است، و برپایی جلسات میان [نمایندگان و کارگران] کارخانه‌های مختلف، [حتی] در همان مقطع اوج اعتصاب. در یک کلام، می‌باید در بستر اعتصاب سراسری نوعی «کمیتۀ اعتصاب» منتخب کارگران تشکیل شود که نمایندگان آن در هر لحظه قابل تغییر باشند و همچنین منازعات و مناقشات معمول شوراها، در برابر چشمان منتقد و تیزبین توده‌ها، به نمایش درآید. چنین رویکردی نسبت به اعتصابات، نه‌تنها مورد تأیید لنین، تروتسکی و رزا لوکسمبورگ قرار گرفت، بلکه حتی در ۱۹۱۸ کائوتسکی نیز آن را تصدیق کرد. بنابراین می‌توان ادعا کرد که رهبران رسمی جنبش طبقۀ کارگر فرانسه در ۱۹۶۸ حتی در حد و اندازه کائوتسکی هم نبودند. [۱۴]

رهبران اتحادیه تلاش کردند تا به هر قیمتی از تصرف کارخانه‌ها و تقابل ایده‌هایی از این دست جلوگیری کنند؛ آن‌ها به هر وسیله‌ای کوشیدند تا مانع ورود سخنگوی دانشجویان انقلابی به کارخانه‌ها شوند. این امر نشان می‌دهد که آن‌ها نسبت به واکنش کارگران خاطرمجمع نبودند. این واقعیت که «کارگرانی که به صورت دسته‌جمعی برای تصویب «موافقت‌نامه گرئل» گردآوری شده بودند، این موافقت‌نامه را با اکثریت قاطع رد کردند»، خود شاخص دیگری از اراء فطری توده‌هایی را به نمایش گذاشت که خواستار فراروی از جنبشی بودند که صرفاً بر مطالبات کوتاه‌مدت مبتنی بود.

از این گذشته، می‌توان به درستی این پرسش را پیش کشید که اگر واقعاً خواسته تمامی کارگران، افزایش چشمگیر دستمزدها بود، پس چرا آن‌ها به گونه‌ای خودجوش کارخانه‌ها را اشغال کردند؟ در بیست سال گذشته، کارگران فرانسوی در فعالیت‌های بی‌شماری به منظور افزایش دستمزدها شرکت داشتند؛ اما این جنبش‌ها با می ۱۹۶۸ قابل مقایسه نیستند؛ در واقع قالب فعالیت آن‌ها هرگز به سطح فعالیت‌های جنبش ۱۹۶۸ نرسید. با اشغال کارخانه‌ها، با به خیابان ریختن ده‌ها – و گاهی صدها – هزار نفر، با برافراشتن پرچم سرخ بر فراز ادارات و کارخانه‌ها، با انتشار عمومی شعارهایی از قبیل «ده سال کفایت»، «کارخانه‌ها برای کارگران»، «قدرت کارگران»؛ «قدرت برای طبقۀ کارگر»، توده اعتصابیون آرمان‌هایی را به نمایش گذاشتند که بسیار فراتر از مطالبات اقتصادی صرف به‌شمار می‌رفت. [۱۵]

اما هنوز برای اثبات تمایل کارگران به فراتر رفتن از مبارزه‌ای معمولی و ساده با هدف «افزایش دستمزدها و انتخابات خوب»، شاهی بسیار متقاعدکننده‌تر وجود دارد. هر کجا که کارگران فرصتی برای ابراز نظراتشان به صورتی آزادانه می‌یافتند، هر زمان که نقاب بوروکراتیک یا دیوان‌سالارانه، متزلزل یا ضعیف می‌شد، هر زمان که کارخانه‌ها به صورت دسته‌جمعی به اشغال درمی‌آمدند، و هر گاه که اقدامات کارگران قادر به رقم زدن تغییری اساسی و بنیادین می‌گشت، می‌توان رفتار کارگران را شاهی برای ادعای فوق دانست. هنوز چیزی شبیه یک فهرست تمام‌وکمال از چنین تجربیاتی در دست نیست؛ اما فهرست ناتمام موجود نیز به قدر کافی قابل ملاحظه است:

-در کارخانه «سی اف سی» در برست، کارگران تصمیم گرفتند که به تولید ادامه دهند، اما آن‌ها صرفاً اقدام به تولید لوازمی می‌کردند که اهمیتش را خودشان تشخیص می‌دادند؛ برای مثال تعداد زیادی واکی-تاکای را برای کمک به اعتصابیون و تظاهرات‌کنندگان ساختند تا آن‌ها بتوانند از خودشان در برابر نیروهای سرکوبگر دفاع نمایند.

-در نانت، کمیته «اعتصاب» کوشید تا رفت‌وآمد به شهر را کنترل نماید؛ آن‌ها برای وسایل نقلیه مجوز عبور صادر کرده، و ورودی‌های شهر را با سنگربندی مسدود کردند. همچنین روشن شده است که همین کمیته حتی اقدام به توزیع ژتون‌هایی کرد که به‌عنوان پول رایج، توسط برخی از فروشندگان و کشاورزان معتبر شمرده می‌شد.

-در کائن، «کمیتۀ اعتصاب» برای ۲۴ ساعت، هرگونه دسترسی به شهر را ممنوع کرد.

در کارخانجات رون-پولانس، در ویتري، اعتصابيون تصميم به برقراري رابطه با کشاورزان، از طريق مبادله کالا به کالا گرفتند. آن‌ها همچنين در صدد تعميم اين تجربه به ساير واحدها برآمده و از حرکت به سوى نوعی «اعتصاب فعال» (يعنی، بازگشت به کار، اما برای خودشان و بر اساس برنامه‌های خودشان) سخن می‌گفتند. با وجود اين، آن‌ها به اين نتيجه رسيدند که بهتر است اين نقشه را تا زمانی که حداقل چند واحد ديگر هم آمادۀ دنباله‌روی از برنامه آن‌ها شوند، به تعويق بيندازند. [۱۶]

– در کارخانه‌های مورو سُمَن، کارگران در مجمعی عمومی رأی به عزل مدير کارخانه دادند؛ و از پذيرفتن پيشنهادهای کارفرمایان مبنی بر رأی‌گیری مجدد امتناع ورزیدند. در نتيجه مدير مذکور بلافاصله به شعبه دیگری از کارخانجات سُمَن انتقال یافت که کارگزارانش بدون هماهنگی با رفقایشان در مورو، برای نخستین بار در تاريخ کارخانه، بلافاصله به اعتصاب پایان داده و به سر کارشان بازگشتند.

– در کارخانه واندرباتریز، در سنت-کونن، اعتصابيون به کمک انتخابات یک «کميته اعتصاب» تشکیل دادند، و به منظور نشان دادن مخالفتشان نسبت به خطمشی اصلاح طلبانۀ «کنفدراسيون سراسری کارگری» [VI]، درون کارخانه سنگر گرفته و مأموران اتحادیه را به داخل راه ندادند.

– در ساکله، کارگران مرکز انرژی هسته‌ای برای ادامه دادن به اعتصاب، از کارخانه درخواست مواد اولیه کردند.  
– در انبارهای نیروی بحری «روآن»، کارگران، جوانان را به کار گرفتند تا تحت حمایت آن‌ها اقدام به فروش مطبوعات انقلابی نمایند و از ورود افراد «سی آر اس» [VII] – که اين جوانان را تعقيب کرده و تلاش داشتند تا آن‌ها را دستگیر نمایند – به کارخانه ممانعت به عمل آورند.

– در چندین چاپخانه پاریس، زمانی که محتوای مطالب مستقیماً به ضد اعتصاب بود، کارگران نسبت به تغيير مطالب اصرار (مانند فیگارو)، و یا از چاپ روزنامه امتناع (مانند «ل‌نسیون») کردند.

– در واحد صنعتی «پژو» در «سُشو»، کارگران به منظور جلوگیری از ورود «سی آر اس»، اقدام به ایجاد سنگربندی در کارخانه کرده و پیروزمندانه مأمورهای «سی آر اس» را تعقيب و از کارخانه اخراج کردند.

– در پاریس، کمیته رابط میان دانشجویان کارگر-دهقان [VIII]، کاروان‌هایی از آذوقه به راه انداختند که با همکاری کشاورزان تهیه می‌شد؛ اين کاروان‌ها محصولات را مستقیماً در کارخانه‌ها عرضه کرده یا آن‌ها را به قیمت تمام‌شده (برای مثال، هرکیلو مرغ ۸۰ سانتیم، یا هر تخم‌مرغ ۱۱ سانتیم) می‌فروختند.

– در کارخانجات سیتروئن، در پاریس، تلاشی مختصر و ابتدائی برای تصرف کامیون‌های باری و با هدف تأمین آذوقه و ساير نیازهای اعتصابيون صورت پذیرفت. [۱۷]

– شاید گویاترین نمونه، سواحل اقیانوس اطلس در «سنت نازر» باشد که در آن کارگران، واحد صنعتی را اشغال کرده و با وجود فشار بی‌حدوحصر اعضای اتحادیه، برای ده روز از ارائه لیستی از مطالبات کوتاه‌مدت سرباز زدند.

زمانی که لیست فوق تکمیل گردد، دیگر چگونه می‌شود اين حقیقت را انکار کرد که رویدادهای مزبور بیانگر گرایش خودجوش طبقه کارگر در به دست گرفتن سرنوشت خویش و سازماندهی مجدد جامعه بر اساس اعتقادات و آرمان‌های اين طبقه است؟ آیا اين اعتصابات، «اعتصباتی عادی» به شمار می‌روند که هدفی جز برآوردن مطالبات اقتصادی کوتاه‌مدت ندارند، یا اين که فعالیت‌هایی محسوب می‌شوند که وسعت و منطقشان موجب می‌شود تا خود توده‌ها به فراروی از مطالبات کوتاه‌مدت سوق پیدا کنند؟ [۱۸]

برای زیر سؤال بردن تحلیل فوق، می‌توان به نتایج انتخابات قوه مقننه اشاره کرد که به پیروزی و اوج‌گیری دوباره گلیست‌ها انجامید. اما چنین استدلال‌هایی به شدت تحت تأثیر عقب‌افتادگی پارلمان‌تاری بوده و در قبال آنچه انتخابات در دموکراسی بورژوائی واقعاً به معرض نمایش می‌گذارد، خود را به نفهمی می‌زنند.

در دور اول انتخابات، چپ‌گراها ۴۱ درصد و گلیست‌ها ۴۴ درصد آراء را به خود اختصاص دادند. اما اگر تعداد کثیر کارگرانی را نیز به شمار آوریم که در عین حال که آماده فعالیت به نفع طبقه کارگر بودند، اما در نتیجه نفرت از سیاست‌های سازماندهی طبقه کارگر در سطح کلان، از شرکت در انتخابات خودداری کردند؛ اگر صدها هزار تن از جوانانی را نیز به‌شمار آوریم که با وجود این‌که از سردمداران جنبش می ۱۹۶۸ بودند، اما به وسیله یک سیستم انتخاباتی ضد دموکراتیک، از حق رأی دادن محروم شدند (این جوانان که تعدادشان به بیش از سیصد هزار نفر می‌رسید، علی‌رغم این‌که بیش از ۲۱ سال سن داشتند، به این دلیل نتوانستند رأی بدهند که رژیم از به‌روزرسانی لیست رأی‌دهندگان ممانعت به عمل آورد)؛ آن‌گاه بدون هیچ‌گونه اغراقی می‌توان تصور کرد که حتی پس از سرخوردگی وسیع ۳۰ می، نیروهای چپ‌گرا و گلیست‌ها واجد توازن برابر در میان مردم فرانسه بودند.

علاوه بر این، توازن مزبور در نتیجه مانوری موفقیت‌آمیز از سوی رژیم گلیست و همچنین شکست تکتیکی رقت‌انگیز چپ‌گراهای ایجاد گشت که قوانین بازاری را پذیرفتند که توسط دشمنانشان وضع شده بود؛ از جمله این قوانین می‌توان به «محدود ساختن اعتصابات به مطالبات اقتصادی صرف»، «پذیرش سرکوب موجود علیه نیروهای چپ تندرو» و «جست و جوی راه‌حلی مبتنی بر انتخابات برای پرسش‌های اساسی برآمده از می ۱۹۶۸ اشاره نمود. اگر ابتکار عمل نزد چپ‌گراها باقی می‌ماند، و اگر این طیف می‌توانست از سرمایه عظیم جنگندگی، گشودگی و اشتیاقی که در طول چهار هفته می‌انباشته شده بود، علاوه بر برآوردن مطالبات اقتصادی کوتاه‌مدت، برای تأکید بر «کنترل کارگران [به دست خودشان]»، انتخاب کمیته‌های محلی و کارخانه‌ها به شکلی دموکراتیک و متحد ساختن آن‌ها با یکدیگر در سطح ملی، مسلح کردن اعتصاب‌کنندگان، و انجام فعالیت‌های انتشاراتی تحت نظارت مستقیم مردم بهره‌جوید، آیا جای تردید باقی می‌ماند که در این مورد، آرای ۴۵ درصدی مردم فرانسه به چپ‌گرایان، علی‌رغم همه اتفاقات عصر ۲۳ جون می‌توانست در طول چند روز، ۵۰ درصد و یا بیشتر شود؟

تمام تاریخ معاصر شاهی بر این ادعا است که با وجود این‌که «ترس از جنگ داخلی» محرک اصلی انتخابات سیاسی طبقات متوسط و «رأی‌دهندگان شناور» است، اما عواملی همچون تمایل به نزدیک شدن به طرق قوی‌تر، وسوسه فرصت‌طلبانه شریک شدن با جناح پیروز و همچنین نیروی جاذبه جناحی که بیشترین ثبات و پرتوان‌ترین ابتکار عمل را نشان می‌دهد، نقش بسیار تعیین‌کننده‌تری را در توازن نیروها ایفاء می‌کنند. [۱۹] به همین خاطر بود که «دوگل» توانست در عصر سی‌ام می نبرد را مختومه اعلام کند؛ به بیان دیگر وی پیروزی‌اش را بسیار بیش‌تر از آن که مدیون گردآوردن آراء «حزب ترس» باشد، مرهون رو دست زدن به رقبای سیاسی‌اش بود که با تردید، فقدان ابتکار، بی‌حرکی، و روحیه تسلیم‌پذیری‌شان شناخته می‌شدند.

اعتراضی که اغلب علیه ستراتیژی اصلاحات ساختاری ضد سرمایه‌داری و برنامه انتقالی مورد حمایت من مطرح می‌شود، این است که ستراتیژی مزبور تنها به شرطی مؤثر خواهد بود که توسط سازماندهی‌های عظیم خود طبقه کارگر و به صورتی توأمان در سطحی صنعتی و سیاسی به‌کار گرفته شود. بنا بر اعتراض فوق، در سطحی صنعتی و سیاسی به کار گرفته شود. بنا بر اعتراض فوق، در حال حاضر طبقه کارگر، بدون سد حمایتی – که فقط سازماندهی‌های فوق‌قادر به برپا ساختن آن در برابر نفوذ دائمی ایدئولوژی بورژوائی و خرده‌بورژوائی به درون طبقه

کارگر هستند - محکوم به محدود ساختن خود در مبارزه‌ای با اهداف اقتصادی کوتاهمدت است. تجربه می ۱۹۶۸ این تشخیص بدبینانه را کاملاً باطل کرد.

به طور قطع، نمی‌توان وجود اتحادیه‌ها و احزاب سراسری را درون رژیم سرمایه‌داری ادغام کرد؛ آموزش بی‌وقفه کارگران به صورتی پیوسته و بر اساس روحیه مقاومت، مبارزه‌طلبی و اعتراض عمومی علیه رژیم، می‌تواند برگ برنده‌ای تأثیرگذار در جهت تسریع بلوغ و افزایش آگاهی طبقاتی انقلابی در میان کارگران به شمار رود. حتی اگر اتحادیه‌ها و احزاب مزبور برای کسب قدرت ابزار مناسبی محسوب نشوند، باز هم چیزی از صحت ادعای فوق کم نمی‌شود. زیرا تجربه می ۱۹۶۸ نشان داد که حتی در نبود یک گروه پیشروی انقلابی گسترده، طبقه کارگر می‌تواند مانند همیشه، در نهایت به آگاهی طبقاتی مورد نظر دست یابد، چرا که زندگی هرروزه کارگران در طول سالیان سال، به خودی خود، تجربه‌ای عملی از تعارضات نو-سرمایه‌داری را به دست می‌دهد که باعث پرورش و تقویت آگاهی طبقاتی نزد آن‌ها می‌گردد.

لنین می‌گفت: «خودانگیزگی، صورت جنینی سازماندهی است». تجربه می ۱۹۶۸ به ما امکان می‌دهد تا صحت و سقم این نظر را نسبت با وضعیت فعلی، به دو طریق مورد ارزیابی قرار دهیم. خودانگیزگی طبقه کارگر هرگز نوعی خودانگیزگی ناب و یکدست نیست؛ بلکه جوش و خروشی است که توسط گروه‌های پیشرو (و برخی اوقات تنها توسط یک مبارز انقلابی ورزیده و کارکشته) در میان کارگران برانگیخته می‌شود. ایستادگی و شکیبایی آن‌ها دقیقاً در چنین لحظاتی به ثمر می‌نشیند، یعنی زمانی که تب اجتماعی به مرحله تقابل و تشنج خود رسیده است. خودانگیزگی طبقه کارگر بر آن می‌شود تا پیشروی عظیم‌تری را سازمان دهد، تا جایی که تنها پس از طی چند هفته هزاران کارگر به امکان وقوع یک انقلاب سوسیالیستی در فرانسه پی می‌برند. آن‌ها در می‌یابند که می‌باید در جهت دستیابی به این هدف، سازماندهی شده و با هزاران رشته، پیوندهای درهم‌تافته‌ای را با دانشجویان، روشنفکران و گروه‌های انقلابی پیشرو برقرار سازند تا اندک‌اندک [با بهره‌گیری] از «پرولتاریای فرانسه» و «JCR» - که از پیش خود را به‌عنوان پویاترین و در عین حال باثبات‌ترین هسته مرکزی این پرولتاریا معرفی کرد - در مرحله بعد، موفق به تشکیل حزبی انقلابی و فراگیر شوند.

من منتقدی خام و ساده‌لوح نیستم که صرفاً خودانگیزگی طبقه کارگر را مورد تحسین قرار دهم و بس. حتی اگر این طبقه الزاماً بتواند در مقابله با محافظه‌کاری دستگاه‌های بوروکراتیک [۲۰]، اعتبار جدیدی برای خود دست‌وپا کند، ولی در صورت مواجهه با یک دستگاه دولتی و تشکیلات سرکوب‌ویژه و تمرکز یافته، آشکارا از خود ضعف نشان می‌دهد. تا کنون در هیچ‌کجا طبقه کارگری وجود نداشته که بتواند به صورتی خود انگیزته رژیم سرمایه‌داری (و در سطح ملی دولت بورژوازی) را سرنگون سازد؛ و بدون شک با شرایط موجود نیز هرگز موفق به انجام چنین کاری نخواهد شد. حتی توسعه سازوکارهای قدرت دوگانه در سراسر کشوری با وسعت فرانسه، در فقدان یک گروه پیشرو که از پیش به میزان کافی در کارخانه‌ها استقرار یافته و قادر بوده باشد تا به سرعت و طی چند برنامه ستراتژیک، اقدامات کارگران را عمومی و کاربردی نماید، اگر ناممکن نباشد، دست‌کم بسیار دشوار است.

از این گذشته، اغراق کردن در خصوص میزان ابتکار عمل خودجوش توده کارگر در می ۱۹۶۸ هیچ فایده‌ای ندارد. این ابتکار عمل، در همه‌جا به صورت بالقوه حضور داشت؛ اما چه در سطح تصمیم‌گیری برای اشغال کارخانه‌ها و چه در جهت ایجاد نوعی دوگانگی قدرت، تنها در شمار محدودی از موارد توانست بالفعل گردد. علی‌رغم این‌که اکثریت گسترده دانشجویان، در میانه نبرد با تمام توان از فروغلتیدن به راهکارهای اصلاح‌طلبانه سرباز می‌زدند؛ اما در آن‌سو، اکثریت کارگران یک بار دیگر به یک چنین سازوکاری تن دادند. البته این مسأله نمی‌بایست به سلاخی علیه کارگران

تبدیل گردد. مسئولیت بر گردن دستگاه‌های بوروکراتیکی است که سال‌هاست می‌کوشند که هرگونه روحیه انتقادی، هر نمایی در تقابل با طیف‌های اصلاح‌طلب و نو-اصلاح‌طلب، و تمام آنچه از دموکراسی طبقه کارگر باقی مانده را در درون خود فروبلعند. پیروزی سیاسی گلیست‌ها در جون ۱۹۶۸ هزینه‌ای بود که جنبش طبقه کارگر پرداخت، چرا که هنوز روابط میان سردمدار و توده را در درون پرولتاریای فرانسه ابطال نکرده بود.

اگرچه می ۱۹۶۸ بار دیگر تأثیرات اجتناب‌ناپذیر حاصل از فقدان یک رهبری انقلابی کارآمد، بر موفقیت موج انقلابی برخاسته از آن را به ما گوشزد می‌کند، اما در عین حال تجربه می برای اولین بار در طی بیش از سی سال، نگاه اجمالی به ابعاد واقعی مشکلات و راه‌های حل آن‌ها را در غرب ممکن ساخت. کمبودهای بسیار مهمی نیز در می ۱۹۶۸ وجود داشت؛ برای مثال اگر حمله‌ای قاطع در جهت رسیدن به وضعیت قدرت دوگانه صورت می‌پذیرفت، اگر فرانسه (با تمام شرایط لازم) موفق به تجربه دوباره فبروری ۱۹۱۷ می‌گشت، و اگر کارخانه‌ها نیز به اندازه دانشگاه‌ها واجد سازماندهی انقلابی می‌بودند، رویدادها به شکل دیگری رقم می‌خورد. درست در همان زمان و در آن مقطع حساس، اگر یک هسته کوچک از کارگران در پیوند با یکدیگر وجود می‌داشت که به وسیله یک برنامه و تحلیل سیاسی قابل‌فهم برای خود کارگران تجهیز شده بود، همین امر می‌توانست برای جلوگیری از پراکنده شدن اعتصابیون، و همچنین برای تدارک اشغال سراسری و انتخابات دموکراتیک «کمیتة اعتصاب» در کارخانه‌های اصلی کشور، کافی باشد. البته این نوعی شورش یا تصرف قدرت دولتی به حساب نمی‌آمد، بلکه برگی تعیین‌کننده از تاریخ فرانسه و اروپا بود که می‌بایست از پیش ورق خورده باشد. تمام کسانی که به این حقیقت باور داشتند که سوسیالیسم ممکن و ضروری است، می‌بایست به گونه‌ای عمل می‌کردند که گوئی دفعه بعد نوبت آن است.

ادامه دارد

#### یادداشت‌ها:

[VI]. CGT (Confédération Générale du Travail) یا «کنفدراسیون عمومی کار»، یکی از پنج ائتلاف بزرگ اتحادیه‌های کارگری فرانسه است. این ائتلاف در ۱۸۹۵ شکل گرفت، و هم اکنون بالغ بر هفتصد هزار عضو دارد. در طول جنبش می ۱۹۶۸، این کنفدراسیون به دلیل امضاء گرنل توسط رهبرش با «جرج پامپیدو»، نخست‌وزیر وقت فرانسه، به شدت مورد انتقاد گروه‌های چپ تندرو قرار گرفت که این اقدام را خیانتی نسبت به انقلاب می‌پنداشتند. در دهه هفتاد این کنفدراسیون به «اتحاد چپ» (اتحادی میان سه جریان «حزب کمونیست فرانسه» (PCF)، «حزب سوسیالیست» (PS)، «حزب چپ رادیکال» (PRG) پیوست.

[VII]. CRS (Compagnies Republicaines de Securite)، نیروی ضد شورش و بخشی از پولیس ملی فرانسه است. CRS برای نخستین بار در هشتم دسمبر ۱۹۴۴ پاییزی شد و در ۳۱ جنوری ۱۹۴۵ نخستین واحدهای آن شکل گرفت. این نیرو که در ۱۹۴۸ سازماندهی مجدد یافت، بیش از همه به واسطه کنترل تجمعات و شورش‌های خیابانی و استقرار مجدد نظم عمومی شهرت یافت. نقش سرکوبگرانه و خشونت‌های اعمال شده توسط این نیرو در طی تظاهرات‌ها، بارها مورد انتقاد قرار گرفته است.

[VIII]. CLEOP (student-worker-peasant)

[۱۴]. لنین این عبارات را از کائوتسکی نقل می‌کند: «آشکار است که روش‌های قدیمی مبارزه اقتصادی و سیاسی پرولتاریا برای نبرد علیه نیروهای غول‌پیکر اقتصادی و سیاسی – که سرمایه مالی گسترده‌ای در اختیارشان است – در

تمام سطوح، ناکافی و ناکارآمد است. ... بنابراین، سازماندهی شوروی یکی از مهم‌ترین پدیده‌ها در زمان ما به شمار می‌رود. این امر، کسب جایگاهی تعیین‌کننده در نبرد سرنوشت‌ساز عظیمی میان سرمایه و کار را نوید می‌دهد که ما به سویش پیش می‌رویم». (همان، ص ۱۰۱).

[۱۵]. بار دیگر خواننده را به لنین ارجاع می‌دهم: «آنچه همانند لکه ننگ بر وجود «توطئه» ای در پس یک چنین جنبش مردمی، نظیر نبرد دسمبر مسکو است!» («گزارشی از کنگره وحدت RSDLP»، جون ۱۹۰۶، مجموعه آثار، مسکو ۱۹۶۲، مجلد پنجم، ص ۳۶۷).

[۱۶]. می‌باید خاطرنشان ساخت که همین کارگرانی که به صورت خودجوش با چندین کارخانه مواد کیمیائی در اروپای غربی، ارتباط برقرار کردند، نسبت به کل رهبران اتحادیه، روی هم‌رفته، ابتکار عمل و «آگاهی اروپائی» بیشتری را از خود نشان دادند. FIOM که در طول رویدادهای می کنگره‌اش را برگزار کرد، نتوانست غیر از اختصاص دادن ۱۰۰۰۰ دالر برای حمایت از اعتصابیون (یعنی ۰/۱ سنت برای هر اعتصاب کننده) انسجام بیشتری را از خود به نمایش بگذارد.

[۱۷]. به منظور مشاهده منبع اطلاعات فوق علی‌الخصوص رجوع کنید به: «لوموند، ۲۹ می ۱۹۶۸»؛ «لو نول آوانگارد، جون ۱۹۶۸»؛ «نول آبرزواتور، ۱۹ ژوئن ۱۹۶۸ و جولای ۱۹۶۸»؛ مقاله «فاز اول انقلاب سوسیالیستی فرانسه» در انترناسیونال چهارم، می-جون ۱۹۶۸، و غیره و غیره.

[۱۸]. والدک-روشه از لنین نقل می‌کند که: «بیان این مطلب که هر اعتصاب، گامی به سوی انقلاب سوسیالیستی است، عبارتی کاملاً پوچ و بی‌معنی است». وقاحت نهفته در این سفسطه، حیرت آور است. آیا منظور والدک-روشه این است که لنین می‌گوید: «بیان این مطلب که اعتصابی با ده میلیون کارگر به همراه اشغال کارخانجات، گامی به سوی انقلاب سوسیالیستی می‌باشد، کاملاً پوچ و بی‌معنی است»؟ آیا این همان لنینی نیست که می‌نویسد: «یک اعتصاب عمومی، منجر به پیش کشیده شدن مسأله قدرت، یا مسأله یک شورش می‌شود»؟

[۱۹]. «آنها (نمایندگان انترناسیونال دوم و سوسیال‌دموکرات‌های «مستقل») این حقیقت را نادیده می‌گیرند که احزاب بورژوائی تا حد بسیار زیادی قادر به حکومت کردن هستند، چرا که آنها توده مردم را با استفاده از یوغ سرمایه فریب می‌دهند؛ به این عامل همچنین می‌توان خودفریبی در خصوص سرشت سرمایه‌داری را اضافه کرد...» «اول بگذارید تا اکثریت مردم، مادامی که دارائی شخصی هنوز وجود دارد، یعنی مادامی که قانون و یوغ سرمایه همچنان وجود دارد، خودشان را طرفدار پرولتاریا معرفی کنند، و تنها در این زمان است که حزب می‌تواند و می‌باید قدرت را به دست بگیرد»؛ این عبارت را دموکرات‌های خرده‌بورژوائی به کار می‌برند که خود را سوسیالیست می‌نامند اما در واقع صرفاً نوکر بورژوازی هستند. اما ما می‌گوئیم: «بگذارید اول پرولتاریای انقلابی بورژوازی را سرنگون کرده، یوغ سرمایه‌داری را درهم شکسته و دستگاه دولت بورژوائی را ویران سازد، آنگاه پرولتاریای فاتح قادر خواهد بود که به سرعت همدلی و حمایت اکثریت مردم طبقه کارگر غیر پرولتاریا را به‌وسیله برآوردن نیازهایشان، آن هم از جیب استثمارکنندگان، به دست آورد» (لنین: «انتخابات مجلس مؤسسان و دیکتاتوری پرولتاریا»، مجموعه آثار، مجلد ۱۵، صص ۲۷۲-۲۷۳).

[۲۰]. تحلیل ریشه‌های مادی و اجتماعی محافظه‌کاری CPS فرانسه و ایتالیا در این مقال نمی‌گنجد. این ریشه‌ها بعضاً با ریشه‌های سوسیال‌دموکراسی اصلاح‌طلب سنتی همسان بوده و در بعضی موارد نیز با یکدیگر تفاوت دارند. بیان همین نکته در باب طرح «ایدئولوژیک» مزبور کافی خواهد بود که برای آنان، بیش از دو دهه تجربه «دموکراسی نوین»، آموزش و سازماندهی را ناممکن ساخته است؛ از سوی دیگر، «راه مسالمت‌آمیز برای رسیدن به سوسیالیسم»

نیز، زمانی که با رانه انقلابی توده‌های وسیعی مواجه می‌شود که هدفشان شکستن یوغ پارلمانتریسم و مشروعیت بورژوازی است، بدون این سازماندهی، کاملاً درمانده و بی‌سلاح می‌ماند.